

## **A Critical Review on the Book “*New Left Thinkers*”**

**Tayebe Domanlou\***

### **Abstract**

The “*New Left Thinkers*” is undoubtedly one of the most controversial and newsworthy works of the late English philosopher, Roger Scruton, which has been published in recent decades as a critique of the new left thinkers. Scruton analyzed, and critiqued the most important contemporary philosophers in the last decades, aimed to decrypt the new speak of the left discourse. The most common aspect between these thinkers, more than anything else, is the distance from the right discourse. By critical reading, Scruton tried to simplify the idea, complex language, and complicated theories of the New Left. He wanted to show how these ideas were emerged in emotional reaction to the historical events of their time, and actually they were rooted in the human’s need for faith and belief in something. Although criticizing the mainstream of Scruton’s time is a courageous subject, special and scares, and we can admire Scruton for doing this, in final analysis of this work, I must say Scruton argued and criticized the new left in a way that he should be criticized too. In the other word we can criticize Scruton as the same point that he criticized and accused the new left. Regardless of the content of his arguments, as the methodological view, his approach to these texts is selective, unscientific and emotional. By critical reviewing of this book, I try to prove my claim about the selective and emotional approach of Scruton in this article. Without arguing the content of his discussions, as far as possible, I show that the value-based approach and believing in single truth, and anger and hated of the Left and the New Left are

\* PhD in Political Thought, Tehran University, Tehran, Iran, t\_domanlou@ut.ac.ir

Date received: 06/01/2022, Date of acceptance: 28/05/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

the basis of his argument in criticizing the personality of thinkers, selecting and describing their theory and finally Seizure as he desired the argument. He argued in the same way and the same style that he claimed the New Left did it.

**Keywords:** New Left, Right, Ideology, Post Modernism, NewSpeak, Capitalism, Socialism

## متفکران چپ نو خوانش انتقادی متفکران چپ نو

طیبه دومانلو\*

### چکیده

«متفکران چپ نو» یکی از پرحاشیه‌ترین و خبرسازترین آثار راجر اسکروتن، فیلسوف فقید انگلیسی است، که در دهه‌های اخیر در نقد متفکران چپ نو منتشر شده است. اسکروتن با هدف رمزگشایی از زبان ترازنویین گفتمان چپ نو مهم‌ترین فیلسوفان معاصر را بررسی و نقد می‌کند که وجه اشتراک آن‌ها بیش از هرچیز فاصله‌ای است که از تفکر راست دارند. او در این خوانش انتقادی تلاش می‌کند از پس زبان مغلق و نظریه‌های پیچیده که گاه مبتنی بر تحلیل‌های تاریخی و روان‌شناختی‌اند، صورت ساده‌ای از ایده‌ی اصلی ارائه کند و نشان دهد این نظریه‌ها در واکنشی احساسی به تحولات زمانه خود شکل گرفته‌اند، نظریه‌هایی برآمده از نیاز به باور و ایمان. گرچه تلاش اسکروتن برای تحلیل و نقد جریان غالب زمانه‌اش شجاعانه و کم‌نظیر است، در تحلیل نهایی خود در همان وادی و به همان سبک و سیاق بحث خود را پیش می‌برد که شالوده و مبنای اصلی نقدش را شکل می‌دهد. فارغ از محتوا، از منظر روش‌شناختی، بیشتر انتقادهایی که در این کتاب بر متفکران چپ نو وارد می‌شود، به خود او نیز وارد است، و از این منظر رویکرد او به این متون، رویکردی گزینشی، احساسی و غیرعلمی است. در این مقاله از رهگذر خوانش انتقادی کتاب، برای اثبات این ادعا تلاش می‌کنم و تا حد ممکن بدون ورود به محتوا، با بررسی رویکرد و روش اسکروتن در گزینش متون، شرح نظریه‌ها و نقد محتوا نشان می‌دهم نگاه ارزش-

\* دکتری اندیشه سیاسی از دانشگاه تهران، t\_domanlou@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۷



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

گذارانه، باور به حقیقتی واحد و توسل به شخص بنیاد اساس نقد اسکروتن را شکل می‌دهد.

**کلیدواژه‌ها:** چپ نو، راست، ایدئولوژی، پست مدرن، زبان ترازنوین، سرمایه‌داری، سوسیالیسم

## ۱. مقدمه

شاید تنها در اتوپایی که چپ‌ها وعده داده بودند، در نظامی اشتراکی، می‌توان پایان جدال چپ و راست را تصور کرد، وقتی عدالت برقرار شده، و بشر به آرزوها و خواسته‌هایش رسیده است. چه اکنون در اتوپایی که مکتب فرانکفورتی‌ها نیز تصویر می‌کنند، این جدال و گفتگو از ویژگی‌های اتوپیا و عامل پیش‌برنده آن است. جدال چپ و راست یا مفاهیم چپ و راست که ابتدا بیشتر مفاهیمی سیاسی بودند و موافقان وضع موجود و طرفداران اصلاحات تدریجی را در برمی‌گرفت، در عصر مدرن و با آرای کارل مارکس با چارچوبی فلسفی و نظری به موافقان و مخالفان رادیکال وضع موجود تبدیل شدند.

انسان مدرن خودآگاهی که آموخته بود می‌تواند عینکی که با آن جهان را می‌نگرد بردارد و با عینکی دیگر تحول تاریخی را فهم و تبیین کند، برای به دست آوردن قدرت و تغییر وضع موجود برخاست، در پی دستیابی به جهانی که مارکس تصویر کرده بود. بدین‌سان نزاع‌های سیاسی در بسیاری کشورها فرودستان و کارگران را جذب کرد و توانست در بعضی کشورها قدرت را از آن خود کند، از آن چپ‌ها. این نزاع با خشونت و خون‌ریزی همراه بود و بیش از هر چیز دشمنی آفرید. هرچند در نهایت به تغییر و تعدیل بسیاری از حکومت‌ها در غرب و روشنفکران منجر شد و شکل تازه‌ای به رقابت برای کسب قدرت، و نقد حکومت به وجود آورد.

اسکروتن در این فضا و در قرن بیستم، شهادت به خرج داد و در مجله سالزبری ریویو (Review The Salisbury) متفکران چپ و جریان مسلط اندیشه در فضای آکادمیک را نقد کرد. وقتی شوروی مرزهای نفوذش را گسترش داده و در حال بلعیدن بسیاری از کشورها بود و انگلیس و فرانسه زخمی از جنگ جهانی دوم و آمریکا به عنوان مهم‌ترین نمایندگان نظام سرمایه‌داری، نگران قدرت گرفتن احزاب چپ و واگذار کردن قدرت بودند؛ در زمانه -

ای که هنوز شوروی نماینده آزادی خواهی و رهایی بخشی معرفی می شد و فضای دانشگاه-ها و روشنفکری به اندیشه های چپ گرایش داشت و خواهان تغییر وضع موجود بود. شجاعت و عزم اسکروتن برای نقد چپ پاسخ درخوری نیافت. کتاب با واکنش تند دانشگاهیان مواجه شد و از کتاب فروشی ها جمع شد و کمتر کسی از موضعی بی طرف و علمی انتقادهای اسکروتن را بررسی کرد. بیشتر رویکردها به کتاب کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک بود؛ یا در مدح کتاب و نویسنده یا حمله به نویسنده و شخصیت او. چاپ دوم و بازنگری شده کتاب نیز گرچه پس از سقوط شوروی منتشر شد، سرنوشت متفاوتی نداشت و در کمتر نوشته ای به صورت علمی و از موضعی بی طرف به آن پرداخته شد. از این رو تلاش می کنم تا از موضعی بی طرفانه این کتاب را بررسی و نقد کنم و نشان دهم خود این اثر تا چه حد اسیر رویکردهای سیاسی و ایدئولوژیک است. گرچه اسکروتن در نقد متفکران چپ جسور است، اسیر فضای ایدئولوژیک آن زمان و نزاع چپ و راست شده و مهم ترین انتقاد او بر چپ نو، به خود او نیز وارد است. اسکروتن به همان سبک و سیاق و با همان رویکرد گزینشی و با همان احساس خشم و نفرتی متفکران چپ را می خواند که مدعی است آن ها در پس زبان مغلق و پیچیده و تراز نوین خود، چنین می کنند. برای رسیدن به هدف مقاله یعنی خوانش بی طرفانه و نقد و بررسی، پس از معرفی نویسنده و زندگی او، مروری بر کتاب خواهم داشت و سپس از منظر شکلی و ویرایشی - ناظر بر ترجمه فارسی کتاب - اثر را بررسی می کنم و بعد کتاب را از منظر محتوایی و روشی نقد می کنم. از آن جا که هدفم در این مقاله اثبات این مدعا است که رویکرد اسکروتن به این متون، رویکردی گزینشی، احساسی و غیرعلمی است و مهم ترین انتقاد او، به خودش وارد است، تلاش می کنم وارد نقد محتوایی کتاب - مگر به ضرورت - نشوم، و با بررسی روش کتاب و نوع استدلال ها و نتیجه گیری ها نشان دهم نگاه ارزش گذارانه، باور به حقیقتی واحد و نقد شخصیت متفکر اساس نقد اسکروتن را شکل می دهد.

## ۲. راجر اسکروتن، نویسنده اثر

راجر اسکروتن (۲۰۲۰-۱۹۴۴م)، فیلسوف، موسیقی دان و روزنامه نگار انگلیسی، سال ۱۹۴۴ در لینکلن شایر، شرق میدلندز انگلستان به دنیا آمد. پدرش معلم و از اعضای جناح چپ طبقه کارگر مانیکونیان بود، فردی افسرده و سرخورده که از طبقات مرفه جامعه نیز متنفر

بود، در حالی که همسرش، بریل کلاریس، شخصیت ملایمی داشت و عاشق داستان‌های رمانتیک بود. اختلاف پدر و مادر و مشاجره آن‌ها فضای خانه را برای راجر تحمل‌ناپذیر ساخته بود و در شانزده‌سالگی آنجا را ترک کرد و تا زمانی که مادرش مریض و در بستر مرگ افتاد به خانه برگشت. ۱۸ سالگی وارد کالج کمبریج شد و کمی بعد از علوم طبیعی به فلسفه تغییر رشته داد. سال‌ها به عنوان استاد زیبایی‌شناسی در دانشگاه بریک (Birkbeck) انگلستان تدریس کرد و هم‌زمان برای روزنامه‌ها می‌نوشت. <sup>۱</sup> اسکروتن در زندگی خود کارهای متنوعی انجام داد؛ علاوه بر کار در حوزه‌ی زیبایی‌شناسی موسیقی، پیانیست ماهری بود، برای مجله‌ها می‌نوشت و ستونی درباره شراب در مجله انگلیسی داشت. در حوزه‌ی فلسفه نیز، چیزهای متفاوتی نوشت، از متافیزیک، اخلاق و زیبایی‌شناسی تا میل جنسی و نقد متفکران چپ. حتی درگیر فعالیت سیاسی بود و در دهه ۱۹۸۰ با مخالفان اروپای مرکزی، پشت پرده آهنگ همکاری می‌کرد. سال ۱۹۸۲ سردبیر مجله «سالزبری ریویو» شد و تا سال ۲۰۰۱ به این کار ادامه داد، این مجله دنبال ایجاد زمینه‌ای فکری برای محافظه-کاری سنتی بود و از موضوع‌هایی مثل برابری‌خواهی، فمینیسم، چندفرهنگی و مدرنیسم انتقاد می‌کرد. مواضع او در این مجله، فعالیت دانشگاهی او را به مشکل انداخت. انتقادهایش به اندیشه چپ و دفاع از ری‌هاینفورد، جو سنگینی در دانشگاه‌ها علیه او ایجاد کرد، تا آنجا که سال ۱۹۹۲ بعد از حدود بیست سال تدریس زیبایی‌شناسی، دانشگاه بریک را رها کرد، مزرعه‌ای در ویلشایر به اسم «اسکروآباد» خرید و به پژوهش ادامه داد. سال ۲۰۱۶ به دلیل فعالیت در حوزه آموزش عمومی و توسعه فلسفه، لقب «سِر» دریافت کرد.

اسکروتن، فیلسوفی جنجالی بود که برخلاف محافظه‌کاران، روحیه‌ای ماجراجو داشت، در مقام یک فیلسوف و روشنفکر حوزه عمومی بیش از هر چیز بخاطر دیدگاه‌های محافظه‌کارانه و مخالفتش با چپ‌ها شهرت داشت. تا آنجا که بوریس جانسون، نخست‌وزیر بریتانیا، او را بزرگترین متفکر محافظه‌کار مدرن خواند. بیش از ۵۰ کتاب در حوزه‌های زیبایی‌شناسی، سیاست، فلسفه سیاسی، اخلاق و چهار رمان نوشت. هفت اثر شامل کتاب-های «درباره سرشت انسان» (۱۳۹۷)، «زیبایی» (۱۳۹۳)، «فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی» (۱۳۹۳)، «کانت» (۱۳۸۹)، «تاریخ مختصر فلسفه جدید» (۱۳۸۳)، «اسپینوزا» (۱۳۷۶) به فارسی ترجمه شده و کتاب «متفکران چپ نو» آخرین اثر ترجمه‌شده از اوست.

### ۳. درباره «متفکران چپ نو»

کتاب «متفکران چپ نو» که عنوان کامل آن «احمق‌ها، کلاه‌برداران و فتنه‌انگیزان: متفکران چپ نو» (۲۰۱۵) است، نخستین بار در سال ۱۹۸۵ با عنوان «متفکران چپ نو» منتشر شد؛ مجموعه‌ای از مقاله‌های اسکروتن در نشریه «سالزبری ریویو» است. این مجموعه در دوران نخست‌وزیری مارگارت تاچر منتشر شد و خشم و انتقاد جامعه دانشگاهی را برانگیخت، تا آن‌جا که آن را «شروع یک پایان» برای اسکروتن و زندگی حرفه‌ای او خواندند. گویی تمام خشم و کینه از شش سال حکمرانی دولت محافظه‌کار تاچر، ناگهان سیلی برای حمله پیدا کرده بود، کتابی که نویسنده آن از مخالفان برجسته جناح چپ بود. خود اسکروتن چنین واکنشی را انتظار نداشت و تمام نسخه‌های کتاب به درخواست ناشر بلافاصله از فروشگاه‌ها جمع شد.

اسکروتن سی سال پس از چاپ کتاب و در پی فرونشستن غلبه جریان‌های فکری چپ این مجموعه را براساس اتفاق‌های جدید بازنویسی و چاپ کرد. تفاوت این نسخه با نسخه ۱۹۸۵ حذف متفکرانی مثل رونالد دیوید لینگو، رودولف باهرو و ایمانوئل والرشتاین و بررسی متفکرانی چون لکان، ادوارد سعید، بدیو و ژیزک بود. خشم و نفرت اسکروتن در این سی سال نیز بر بخش‌های جدید تاثیر گذاشته است.

بابک واحدی، «متفکران چپ نو» را براساس نسخه دوم با نثری روان و زیبا ترجمه کرده و انتشارات مینوی خرد آن را در سال ۱۳۹۷ در ۱۰۰۰ نسخه و ۴۲۲ صفحه عرضه کرده است. از بابک واحدی، دانش‌آموخته اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی، در سال ۱۳۹۸ دو کتاب دیگر هم در حوزه فلسفه سیاسی ترجمه و چاپ شده است.

کتاب متفکران چپ نو در قالب نه گفتار، مهم‌ترین متفکران جریان چپ نو در اروپا و امریکا را نقد و بررسی می‌کند. نویسنده تلاش می‌کند تولد و رشد این جریان فکری را در بستر تاریخی و فرهنگی جامعه خودشان نشان دهد و هدفش همانگونه که در مقدمه آورده، آشکارکردن پوچی و بی‌معنایی این نثرهای پیچیده و مُعلق برای دانشجویان است. جز دو گفتار اول و آخر که به چستی جریان چپ و راست اختصاص داده، گفتار دوم تا ششم، اندیشه دو یا سه متفکر جریان چپ براساس تحول تاریخی کشورشان بررسی و نویسنده تلاش می‌کند با نشان‌دادن پیوندهای مفهومی و مضمون‌های تکراری، این متفکران را نقد کند.

#### ۴. بررسی کتاب

گفتار نخست؛ چیستی چپ. اسکروتن در گام نخست، در پاسخ به این سوال که به چه دلایلی «آنارشپیست‌هایی چون فوکو، جزم‌اندیشان مارکسیستی چون آلتوسر، نهیلیست‌های پرشوری مثل ژیزک و لیبرال‌های سبک‌امریکایی‌ای مثل دوورکین و رورتی» (ص ۱۲) را با عنوان «چپ نو» بررسی کرده به دو دلیل اشاره می‌کند؛ نخست، باور خود این افراد (اعتراف‌شان) دوم، نوع نگرش آن‌ها به جهان و تمدن غربی. او بحران مالی غرب و همچنین فقر نسبی مردم را زمینه اصلی بازگشت تفکرات چپ پس از سقوط شوروی، به عرصه سیاست می‌داند و دو هدف اصلی جناح چپ را عدالت اجتماعی - سازماندهی مجدد و گسترده جامعه در جهت توزیع برابر امکانات - و رهایی بخشی - رهایی از هرگونه ساختار، نهاد، عرف و قرارداد ساخته‌شده توسط نظم بورژوازی - می‌داند. اسکروتن امکان سازگاری این دو آرمان و عملیاتی بودن آرمان‌های چپ را به چالش می‌کشد. او مصادره و سپس استحاله زبان سیاست را میراث اصلی چپ می‌خواند و مهم‌ترین هدف خود را رهایی‌بخشیدن زبان سیاست از زبان ترازنویین (Newspeak) سوسیالیستی می‌داند (ص ۲۰)، زبانی که در پی پاسداری از ایدئولوژی خود و تحمیل قدرت خود بر دیگران (مخالفان)، ابایی از جعل واقعیت (با تغییر کلمات و ساخت برجسب‌ها) و القا این تصور که چیزی پنهانی در جریان است ندارد.

در پایان گفتار نخست، اسکروتن «بیزاری» را ویژگی اصلی تفکرات چپ می‌داند؛ موضعی وجودی در پی کسب قدرت مطلقه برای ویران ساختن زندگی. از نظر او، چپ به‌سان نوعی دین گم‌گشته یا نوعی عرفان گنوسی با توسل به دستگاه مهمل‌بافی، رذیه‌ای بر میراث تاریخی و تمدنی غرب می‌نویسد. بدین‌منوال اسکروتن در گفتارهای بعدی تلاش می‌کند اندیشه متفکران چپ را نوعی واکنش احساسی به وضعیت‌هایی که در آن به‌سر می‌بردند، تصویر کند و در گفتار آخر آن را با نیازی دینی، نیازی که عمیقاً در «هستی‌گونه‌ای» ما ریشه دارد، مرتبط سازد. او می‌نویسد: «اشتیاقی برای عضویت در این جا هست که هیچ میزان از تفکر عقلانی، هیچ گواه و برهانی از تنهایی مطلق بشر یا ماهیت نابخشوده محنت‌های ما، نمی‌تواند آن را از بین ببرد» (ص ۴۰۱). عنوان گفتارهای بعدی کتاب، در همین چارچوب شکل می‌گیرد؛ بیزاری در بریتانیا، حقارت در آمریکا، حریت در فرانسه، ملال در آلمان.



اسکروتن در گفتار دوم «بیزاری در بریتانیا: هابزبوم و تامپسن» به شرایط تاریخی پس از جنگ و آرای دو تاریخ‌نگار مشهور، اریک هابزبوم و ای. پی. تامپسن می‌پردازد و «بیزاری» را مهم‌ترین ویژگی دوران پساجنگ می‌داند. حزب کمونیست در این شرایط از رهگذر بازخوانی تاریخ براساس درک ماتریالیستی از روابط توانست روشنفکران سرخورده را جذب کند.

گفتار بعدی، «حقارت در امریکا: گالبرایت و دوورکین» با مشخص کردن تمایز امریکا با کشورهای اروپایی یعنی اهمیت و نقش نهادهای بنیادین در جامعه آغاز می‌شود. این پیشینه تاریخی، فلسفه چپ امریکایی را از تردید در نهادهای بنیادین جامعه و مالکیت به سمت آسیب‌شناسی جامعه آزاد، مصرف‌گرایی و جامعه توده‌وار می‌برد. نخستین گرایش‌های چپ انحطاط امریکا را محصول استقرار یک نظام قدرت می‌دانستند که فرهنگ مصرف را می‌پروراند. اسکروتن گالبرایت و دوورکین را تجسم تشکیلات لیبرال ستیزه‌طلب در امریکا می‌داند که با زبان‌بازی و تحقیر دیدگاه‌های مخالف تلاش می‌کنند تا ارزش‌های مورد قبول جامعه را تمسخر کنند و راهی برای جنگ باز کنند.

آرای سارتر و فوکو ذیل گفتار «حریت در فرانسه» بررسی می‌شود. اسکروتن با اشاره به وقایع تاریخی فرانسه (تسلیم فرانسوی‌ها و تاسیس رژیم ویشی) و فروریختن انگاره ناسیونالیسم فرانسوی، مفهوم «خیانت» را یکی از پرتکرارترین مضمون‌های ادبیات فرانسه می‌داند که نشان‌دهنده سرخوردگی روح زمانه بود. بدین ترتیب زمینه پناه بردن روشنفکران سرخورده به دامان حزب کمونیست فراهم می‌شود. در پی دو ایده تأثیرگذار کوژو و تفسیرش از «ارباب و بنده» هگل نیز دوتایی‌های متضادی چون آزادی و بیگانگی، سوژه و ابژه، بورژوا و پرولتاریا، چارچوب کلی دنیای پساجنگ را می‌سازد و «دیگری» به عنوان مسئول این وضعیت شناخته و نبرد با او آغاز می‌شود.

«ملال در آلمان: به قهقرا تا هابرماس»، گفتار پنجم، به بحران دانشگاه‌ها در آلمان پس از جنگ اشاره می‌کند؛ وقتی سنت دیرینه آموزش در آلمان در حال فروپاشی و اومانیسیم مارکسیستی مکتب فرانکفورت در حال ظهور بود. به عقیده نویسنده، چپ آلمانی نیز مانند مدل فرانسوی، بین دو جنگ جهانی از بستر شکست سربرآورد و تحت تأثیر جورج لوکاک و تئودور آدرنو پر و بال گرفت. لوکاک با تحقیر میراث اجتماعی اتریش و با نقد سوسیالیستی فرهنگ، فرهنگ را سیبل مبارزه با ارتجاع در مسیر انقلاب سوسیالیستی قرار

دارد و لوکاچ مضمون اصلی فلسفه کلاسیک آلمانی یعنی سوژه-ابژه را مبنای خوانش مارکسیسم. لوکاچ از شیء‌گشتی و از خودیگانگی انسان دوران جدید سخن و تبیین دنیا در قالب دو جبهه و دو نیروی پرولتاریا/بورژوا میراث او بود برای آدرنو و مکتب فرانکفرت.

اسکروتین در گفتار ششم به فرانسه و به دستگاه مهمل‌بافی بازمی‌گردد. «مهمل در پاریس: آلتوسر، لکان و دلوز» روایت خود را از دهه ۶۰ آغاز می‌کند؛ وقتی روشنفکران خود را به عنوان بخشی از طبقه کارگر تثبیت کرده و طبقه کارگر واقعی را از تاریخ حذف کرده بودند. اسکروتین در تلاش برای رمزگشایی از زبان ترازوین آلتوسر با بررسی سبک و سیاق نوشته‌های او، شالوده و بنیان سخن آلتوسر را عبارت «ایمان می‌آورم تا بفهمم» و «ایمان بیاورید تا بفهمید» می‌داند. چارچوب گفتار ششم را این عبارت شکل می‌دهد و اسکروتین تلاش می‌کند نشان دهد آلتوسر، لکان و دلوز بیش از هر چیز مهمل بافتند، مهملاتی که تنها در سایه ایمان می‌توانستند پوچی خود را پنهان کنند.

نتیجه دستگاه مهمل‌بافی پارسی‌ها آغاز «نبردهای فرهنگی در سراسر دنیا» بود. گفتار هفتم به این نبردها از رهگذر اندیشه آنتونیو گرامشی در ایتالیا، ریموند ویلیامز و پری اندرسون در انگلستان، و به اختصار ریچارد رورتی و ادوارد سعید در امریکا اختصاص دارد. اسکروتین یکی از تناقض‌های مارکسیسم را آمیختن نظریه‌ای از ضرورت تاریخی با عمل انقلابی توصیف می‌کند که وابسته به رهبری و نیازمند به قهرمان (روشنفکر) است. تناقضی که شاید بتوان در دوران چپ نو، گرامشی را نماد آن دانست و نتیجه آن بازنویسی برنامه درسی در بریتانیا و تغییر کل نظام آموزش در امریکا بود.

«کراکین بیدار می‌شود: بدیو و ژیتزک» عنوان گفتار هشتم است. کراکین هیولایی افسانه‌ای است و زمانی از اعماق دریا (فرانسه) برمی‌خیزد که ظاهراً دوران تسلط چپ‌ها به پایان رسیده است. وقتی انقلاب فرهنگی گرامشی رنگ‌باخته، اتحاد جماهیر شوروی فروریخته، و ویلیامز، تامپسن، دلوز، رورتی و سعید مرده‌اند. دورانی که آلن بدیو و ژیتزک بیدار می‌شوند. اسکروتین پس از شرح آرای بدیو، او را ملغمه‌ای پرشاخ و برگ از خواب و خیال و در اصل رونوشتی از فلسفه سارتری تعهد معرفی می‌کند. اسلاوی ژیتزک، تأثیرگذارترین حواری بدیو، آخرین متفکری است که اندیشه و زندگی او بررسی می‌شود.

آخرین گفتار؛ چستی راست. اسکروتین با تکرار برخی از انتقادهایی که به چپ‌ها وارد کرده بود، به‌ویژه ناتوانی آن‌ها در ارائه یک بدیل واقعی برای کاپیتالیسم، در این گفتار تلاش

می‌کند این بدیل را از منظر راست بازآفریند. از منظر اسکروتن، بدیل چپ یعنی جهانی فارغ از قدرت، به منزله سرکوب بخشی از وجود انسانی و رقابت است و به نظامی از سلطه ختم می‌شود. اما بدیل راست، نه حذف خصائص انسانی که کاستن از آسیب‌های آن است. اسکروتن در پایان تلاش می‌کند به این سوال پاسخ دهد که چرا به‌رغم میراث و تجربه کمونیسم، چپ‌ها هنوز در جامعه طرفدار دارند و راست‌ها در حاشیه‌اند و در نهایت آرمان و جریان چپ را با نیاز دینی پیوند می‌زند، نیازی که با هستی بشر سرشته شده، و چپ موفق می‌شود خدای انتزاعی برابری را در پاسخ به آن مطرح کند.

## ۵. نقد کتاب

### ۱.۵ نقد شکلی اثر

#### ۱.۱.۵ درباره ترجمه

کتاب «متفکران چپ نو»، به همت بابک واحدی، مترجم کتاب، ترجمه خوب و روانی دارد. صفحه‌آرایی و فهرست‌بندی کتاب منظم و آراسته است. ترجمه خوب و دقیق کتاب و توجه به ساختار زبان فارسی باعث می‌شود خواننده به ندرت احساس کند متنی ترجمه می‌خواند و از متنی روان به‌رغم پیچیدگی مطالب، لذت ببرد. تنها استفاده از وام‌واژه‌ها، نداشتن پی‌نوشت‌های توضیحی و ذکر نکردن املاهای انگلیسی، فرانسه یا آلمانی برخی اسامی و مفاهیم و یکدست نبودن متن در رابطه با نکات اشاره‌شده، تا حدودی به ترجمه آسیب رسانده است. به بیان دیگر، املاهای برخی از اسامی یا مفاهیم در زیرنویس آمده و برخی دیگر نیامده، پی‌نوشت مترجم نیز تنها درباره برخی وام‌واژه‌ها به فهم و درک بحث کمک می‌کند، درحالی‌که در مورد برخی دیگر یافتن معنای آن‌ها به خود خواننده واگذار شده و به املاهای واژه نیز اشاره نشده است.

در این اثر، آرای بیش از پانزده نفر از متفکران چپ بررسی و مفاهیم بسیاری در حوزه‌های ادبی، هنری و اقتصادی مطرح شده که برای خواننده غربی آشناست، اما خواننده فارسی برای درک بهتر آن‌ها، نیازمند توضیحات مترجم است، بخصوص املاهای نام متفکران و برخی از مفاهیم ضروری است. مترجم در این مورد رویکرد یکسانی ندارد، درحالی‌که کتاب پُر است از اسامی نویسندگان، شعرا و آهنگ‌سازان، نام برخی در زیرنویس آمده، نام

برخی دیگر ذکر نشده است. دست‌کم مترجم می‌بایست در پیشگفتار درباره این‌گزینه توضیح می‌داد.

استفاده بسیار زیاد از وام‌واژه‌ها یکی دیگر از ضعف‌های ترجمه است. این وام‌واژه‌ها به شیوه‌های مختلفی به کار رفته‌اند؛ برخی مفاهیم کلیدی هستند، برخی عبارت‌های مصطلح و برخی اسامی مجله‌ها و روزنامه‌ها. وام‌واژه‌هایی چون اتوس (ص ۷۲)، پورسوا، آن‌سوا (ص ۱۲۵)، گوش‌سیست (ص ۱۴۴)، کیچ (ص ۲۰۳)، تخنه (ص ۲۰۰)، اکس-زیستنت (ص ۲۵۵) و ژویسانس (ص ۲۷۲) که در پی‌نوشت نه توضیح دارند و نه به املائی آن‌ها اشاره شده است. وام‌واژه‌هایی چون «هرشافتسفرای» (ص ۲۱۰)، «ریزوم» (ص ۲۶۵)، «فاشیو» (ص ۲۸۲)، «فورسینگ» (ص ۳۳۹) نیز گرچه در زیرنویس توضیح داده شده‌اند، به معادل فارسی آن‌ها در متون دیگر اشاره نشده است. برخی از وام‌واژه‌ها نیز به‌رغم داشتن معادل فارسی مناسب (ریویو (ص ۲۲۹)، بیبی‌بومر (ص ۲۷۸)، پوئم (ص ۳۴۳) یا پروبلماتیک (ص ۲۱۰) استفاده شده‌اند.

در رابطه با معنای عبارت‌های گرت‌برداری شده هم شیوه ثابتی وجود ندارد، معنای برخی، جلوی آن‌ها داخل پرانتز آمده است و املائی برخی در زیرنویس و برخی هیچ‌یک را ندارند. برای نمونه می‌توان به ناش (مال ما) (ص ۵۶)، لِنَه، سِ لِزوتخ (به معنای دیگران جهنم‌اند)، «راتیو دِسیدنتی» (ص ۸۶) اشاره کرد.

اسامی مجله‌ها یا جنبش‌ها به زبان اصلی و رسم‌الخط فارسی نیز در متن قابل توجه است، مجله‌هایی چون پست‌اند، پرزنت (ص ۳۸)، نیو ریزنر (ص ۳۹)، یونیورسیتیز اند لفت ریویو (ص ۳۹)، گرور (ص ۱۰۷)، کایه دول کیزن (ص ۱۰۹)، رونووو کاتولیک (ص ۱۰۹)، کرونیک (ص ۱۱۰)، ل تام مدرن (ص ۱۱۶)، زایش‌ریفت فور سوتزیا ل فور شونگ (ص ۱۹۷)، ریزورجیمنتو (ص ۲۷۹)، جنبش نیلونگ (ص ۲۷۹). شاید این کار به خواننده کمک می‌کند با آن دوران ارتباط بیشتری برقرار کند، بهتر بود مترجم در پیش‌گفتار در این رابطه توضیح می‌داد و ذهن خواننده را برای دیدن چنین واژه‌هایی در متن فارسی آماده می‌کرد.

## ۲.۱.۵ ویرایش و ویراستاری

مهم‌ترین مشکل کتاب، بی‌دقتی در استفاده از علامت‌های سجاوندی (نگارشی) است. جمله‌ها با مهارت ترجمه شده‌اند و متن روان است، اما ویراستار علامت‌های سجاوندی را

به درستی به کار نبرده است. متن پر است از کاماهای زائد، مثلاً قبل و بعد از حروف ربط ساده و مرکب مانند «و»، «یا» یا ضمایی مانند «ما». نقطه‌ها نیز به همین صورت، داخل پراتز یا گیومه آمده‌اند، یا بدون کامل شدن معنا در پی فعل آمده‌اند. جمله‌های بسیاری با «و» شروع می‌شود و برخی پاراگراف‌ها. گاهی به نظر می‌رسد این متن با تکنیک‌های نرم-افزاری و بدون توجه به معنا ویرایش شده است. از آنجا که نمونه‌ها یا عبارات‌هایی که به لحاظ مفهومی نیازمند علامت‌های سجاوندی مثل کاما هستند، نیز کم نیست. بی‌دقتی در به‌کاربردن علامت‌های سجاوندی گاهی باعث می‌شود خواننده ناگزیر به خواندن دوباره جمله باشد یا جمله ابهام داشته باشد. از دیگر اشکال‌های ویرایشی، تطابق نداشتن فعل با زمان جمله (صفحات ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۳۲) و همچنین حذف افعال بدون قرینه (صفحات ۸۳، ۱۵۹، ۲۳۴، ۲۴۹) است.

## ۲.۵ تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

تحلیل و ارزیابی بررسی انتقادی اسکروتن درباره هر متفکر، ادعاها و نقدهای مطرح‌شده، وقت بسیار، تسلط کامل روی متون و تخصص بسیار می‌خواهد. از این‌رو در تحلیل و ارزیابی این اثر بدون پرداختن به انتقادهای واردشده بر تک‌تک متفکران، نقد کلی اسکروتن در رابطه با چپ نو را بررسی می‌کنم و با در نظر گرفتن چارچوب کلی کار، روی نقد شکلی اثر، یعنی نوع ادبیات، روش، نوع استدلال‌ها و ارجاع‌دهی متمرکز می‌شوم.

مهم‌ترین مقدم به کتاب رعایت نکردن اصول علمی و دانشگاهی در نگارش مباحث است. این نقد هم از جهت روش و نوع استدلال‌ها و هم از جهت ادبیات، قضاوت‌ها و ارزش‌گذاری‌ها وارد است. البته اسکروتن خود در پیش‌گفتار کوتاهی که بر نسخه دوم نوشته، می‌گوید ترجیح می‌دهد این کتاب را نوعی اعلامیه تحریک‌آمیز بخواند. البته از تلاش برای پرداختن به نقاط قوت این متفکران نیز می‌گوید، و امیدوار است این متن، متنی خواندنی برای هرکس با هر عقیده سیاسی باشد (ص ۹). با این‌وجود صرف‌نظر از عنوان اصلی کتاب که بخش دوم آن در ترجمه فارسی نیامده (احمق‌ها، شارلاتان‌ها و...) این مقاله‌ها از گفتار چهارم به بعد بیشتر درصدد نفی و تخریب است تا نقد و بررسی. این موضوع در گفتار ششم «مهم‌ل در پاریس» به اوج خود می‌رسد. به نظر می‌رسد این گفتارها بیشتر در فضایی احساسی، خشم و نفرت، نوشته شده‌اند تا از موضعی بی‌طرفانه یا دست‌کم

حقیقت‌جویانه، موضعی که نویسنده بارها در نقد اندیشه چپ‌ها به آن اشاره می‌کند. البته با توجه به مواضع و پیشینه اسکروتن می‌دانیم نویسنده به جریان فکری راست و محافظه‌کار تعقل دارد و در این بررسی بی‌طرف نیست، اما سبک، روش و ادبیات این مقاله‌ها فراتر از این مفروضات، بسیار غیرعلمی و جانبدارانه است و اصول دانشگاهی و علمی در آن‌ها رعایت نشده است. در ادامه تلاش می‌کنم با ذکر نمونه‌هایی این ادعا را اثبات کنم و نشان دهم نویسنده در نقد آرا بارها به برهان شخص بنیاد (Argumentum ad hominem) (نقد من قال) متوسل می‌شود و با منکوب کردن شخصیت متفکر، نادرستی ایده را نتیجه می‌گیرد. ادبیات و الفاظ و اصطلاحات به‌کاررفته در این گفتارها غیرعملی و جانبدارانه است:

۱. نویسنده غیر از متفکران انگلیسی و آمریکایی که در گفتار دوم و سوم به آن‌ها می‌پردازد، تقریباً تمام متفکران چپ نو را افرادی شارلاتان و دارای پارانوئیا معرفی می‌کند. این اتهام به فوکو با عبارت «تردستی نسبی‌نگرش» در صفحه ۱۵۰ و در این جمله‌ها در صفحه ۱۵۹ وارد می‌شود «این‌که در نوشته‌های او [فوکو] جنون دروغ‌گویی و حتی پارانوئیا موج می‌زند، به اعتقاد من، جای شک ندارد» و به آلتوسر پس از گمانه‌زنی درباره انگیزه‌اش از قتل همسر؛

ذهنیت پارانوئایی، از آن‌جا که می‌خواهد به هر قیمت که شده وهم صحت مطلق خودش را حفظ کند، خودش را به خرافه تبدیل می‌کند و هرآن کس را که سلطه او را نپذیرد شرّ و بدکاره می‌خواند و آزار می‌دهد» (ص ۲۴۶)،

اتهامی که در صفحه ۲۳۹ و صفحه ۲۴۵ نیز تکرار می‌شود. هورکهایمر و آدرنو نیز به‌سان فروشندگان توصیف می‌شوند که «فنون قدیمی‌تر فروشنده‌گی‌شان نتوانست چهره واقعی محصول بُنجلِ تقلبی‌شان را بپوشاند» (ص ۲۰۱). لکان هم، از همان ابتدا یک شارلاتان است که به بیمارانش یاد می‌داد به همان «زبان پارانوئایی دکترشان» سخن بگویند (ص ۲۴۹)، اتهامی که بارها تکرار می‌شود؛ «لکان به قدرت بی‌حد مهمل پی برده بود» (ص ۲۵۱)؛ گویی «ژک لکان آن شارلاتان دیوانه‌ای نیست که ... شرح دادم» (ص ۳۳۵). این اتهام شامل حال دلوز هم می‌شود و شیاد خوانده می‌شود (ص ۲۵۵). اسکروتن در صفحه ۲۶۴ در بررسی جمله‌هایی که از دلوز و گتاری نقل می‌کند، می‌نویسد

لحن شاد این نوشتار، که می‌شود آن را نشانه اختلال روانی دانست، نشان از اعتماد و اعتقاد کامل به کشف و شهود صورت گرفته دارد، که چونان قوزک زیبایی از زیر برقع بیرون انداخته می‌شود و بعد از نظر پنهان می‌شود.

در گفتار هفتم، پس از رد و نفی نسبی گرایی و پست‌مدرنیسم، نسبی‌گرایان و طرفداران این نظریه را «امت نوین بی‌ریشگان» می‌خواند و می‌نویسد: «از این روست که، در آثار رورتی و سعید، قصد مزورانه مشترکی می‌یابیم» (ص ۳۳۱). بدیو و ژیزک نیز قصد آشکاری برای فریبکاری و دروغ‌گویی دارند (صص ۳۴۶ و ۳۶۱ و ۳۷۸).

۲. اسکروتن در نتیجه‌گیری‌ها، در انتخاب الفاظ و در توضیح ایده‌ها از ادبیاتی آزاردهنده و به قول خود او تحریک‌آمیز استفاده می‌کند که با ادبیات علمی و دانشگاهی فاصله دارد. برای نمونه، در صفحه ۱۷۱ در اظهارنظری درباره هابرماس می‌گوید: «با این وجود، با بسامدی کم و بیش بیش‌تر از سطور نوشته شکسپیر که از دستگاه تایپ یک میمون فرو می‌ریزند، ایده‌های جالب بسیاری در سبد کاغذباطله‌های نشر هابرماس ظهور می‌کنند» (ص ۱۷۱). در نقد ایده لوکاچ درباره تقابل آگاهی برژوازی و آگاهی پرولتاریا و با تقلیل و آشکارکردن تناقض‌های آن با عبارتهایی چون «چرند نگویید!»، «رجاله‌های ضد انقلابی» (ص ۱۹۰)، «بس کن، رفیق!» (ص ۱۹۱) برمی‌خورید. در بررسی و نقد تمایز میان رفتار «هدف‌دار-عقلانی» و «ارتباطی» هابرماس نیز می‌نویسد: «فرق میان قفل سکوت بر دهان زدن و چاک دهان را گشودن، جوری بزرگ شده که به یک بینش نظری شگرف بنماید» (ص ۲۱۱) و بدین ترتیب بحث هابرماس درباره این تمایز را نقل می‌کند. حتی در توصیف طرفداران آلتوسر نیز به همین شیوه عمل می‌کند: «نوجه‌های جدیدالایمان پس از خواندن جمله‌هایی مثل این، حیرت‌زده آن‌ها را در دل‌شان تکرار می‌کنند. این جمله‌ها همان خاصیت سرگیجه‌آور و خلسه‌آوری را دارند که حشوهای قبیح استالین داشتند» (ص ۲۴۲).

عبارت‌های توهین‌آمیز و توصیفات زننده و حتی گاه جنسی (ص ۲۵۴) نیز در کتاب کم نیستند: «لفافی از مهملات» (ص ۲۳۷)، «جریان ظاهرا بی‌پایان نشخوار» (ص ۲۰۹)، «روده‌درازی‌های هگلی کوژو» (ص ۲۴۷)، «مهمل مسکیر (و مسموم‌کننده)» (ص ۲۴۸)، «نشخوارهای فکری لکان» (ص ۲۵۱)، «آروغ‌های پرشور و حرارت» (ص ۲۶۳)، «نثر ولگرد پُر از لاف و خودستایی» (ص ۲۷۳)، «آذوقه‌رسانان مهملات مُد روز» (ص ۳۶۴).

این درحالی است اسکروتن از موضع نقد، در بررسی آثار برخی از متفکران به نثر آن‌ها اشاره می‌کند و آن‌ها را سراسر هتاک‌های سیاه و سفیدی می‌داند که «به سبک آن دختر مستخدمه آلبانیایی» که پیتر سیمپل توصیف کرده، نگاشته شده است. در نقد لوکاچ، نثر او را، نثری «مشمزکننده» (ص ۱۹۵)، لحن آدرنو را همچون لوکاچ آکنده از نفرت (ص ۱۹۷) و لحن آلتوسر را احساسی و انقلابی (ص ۲۴۴) می‌خواند.

۳. عبارت‌های جانبدارانه و ارزشی نیز گه‌گاه در متن می‌آید، عبارت‌ها و گزاره‌هایی هدفمند که متضمن نگاهی ارزشی است. نویسنده در بررسی آرای متفکران راست و محافظه‌کار، اغلب از صفاتی مثل «حقیقی»، «راستین» و «اصیل» استفاده می‌کند؛ در اشاره به آرای هایک در مقابل دوورکین می‌نویسد: «هایک هدف حقوق عرفی را نه مهندسی اجتماعی که عدالت در معنای درست کلمه می‌دانست...» (ص ۸۶) یا «از این رو قوانین راستین -یا به قول هایک، «قواعد انتزاعی»-...» (ص ۸۷). یا در نقد گالبرایت می‌نویسد: «گالبرایت، همچون مارکس، روان‌شناسی را در لوای اقتصاد پنهان می‌کند و پیشنهادهای سیاسی مضحکش را طوری مطرح می‌کند که گویی یکی مثل هایک یا یکی مثل کینز پای آن‌ها را مهر تایید زده» (ص ۷۵). در صفحه ۲۴۳ در نقد خوانش آلتوسر از تاریخ فلسفه، خوانش او را تحریف تاریخ واقعی فلسفه می‌خواند. استفاده از چنین صفت‌هایی و به‌کارگیری ظریف و دقیق آن‌ها در نقل آرای متفکران هم‌کیش یا روایتی از تاریخ، که می‌پسندد، بیش از هر چیز به همان فریب و تردستی، به همان زبان ترازنوینی می‌ماند که متفکران چپ را به آن متهم می‌کند.

روش کار اسکروتن در این نقد و بررسی‌ها نیز اغلب غیرعلمی است؛

۱. اسکروتن در بررسی آرای برخی متفکران چپ‌گزینشی عمل می‌کند و بدون در نظر گرفتن کلیت و هدف آن‌ها بخشی‌هایی از اندیشه یا متن آن‌ها را ذکر می‌کند و از آن نتایج دلخواه خود را می‌گیرد. روش گزینشی به شیوه‌های مختلفی صورت می‌گیرد:

- انتخاب و گزینش جمله‌هایی پیچیده و پاراگراف‌هایی سخت که معنای مستقلاً ندارند و معنای آن‌ها در پاراگراف‌های پس یا پیش آن‌ها کامل می‌شود. به-خصوص در رابطه با متفکران فرانسوی، نویسنده عمدتاً پاراگرافی سخت و پیچیده را انتخاب می‌کند و گاه با چند عبارت توضیحی درباره بحث و گاهی بدون ارائه هیچ توضیحی، بخشی از متن را می‌آورد و بعد می‌پرسد «چیزی



فهمیدید» یا «نگران نباشید، اساساً قرار نبود چیزی بفهمید» و نتیجه می‌گیرد این صرفاً یک دستگاه مهمل بافی است. این موضوع چنان پیش می‌رود که پس از خواندن

از این رو، قصد آلتوسر از روی آوردن به متن کاپیتال، نه فقط آشکار ساختن هیئت ترسناک دینی آن، که همچنین بیرون کشیدن عبارت یا پاراگرافی از آن است تا بعد آن را در لفافی طلسم و جادوی متافیزیکی ببیچد، همچون یک عارف مست که دارد اناجیل را تفسیر می‌کند (ص ۲۴۳)

از خود می‌پرسید آیا اسکروتن خود، کاری جز این می‌کند؟! صفحه‌های ۲۳۷، ۲۵۹، ۲۶۳ را هم نگاه کنید.

- بی‌توجهی به معنای مفاهیم کلیدی: توجه به مفاهیم کلیدی و معنای آن‌ها در بررسی اندیشه یک متفکر نقش مهمی در فهم و برطرف شدن برخی ابهامات را دارد. برای نمونه در صفحه ۲۴۳، اسکروتن می‌گوید آلتوسر دشمنان کنش نظری را تجربه‌گرا می‌خواند، یعنی کسانی که باور به انتزاع دارند، و از دکارت، هگل و کانت نام می‌برد و نتیجه می‌گیرد این تحریف آشکار تاریخ واقعی فلسفه است و هدف آلتوسر از این کار طلسم و جادوی ماست. درک این بحث، مستلزم درک معنایی است که آلتوسر از تجربه‌گرایی مراد می‌کند و اسکروتن آن را نمی‌گوید و خواننده از خود می‌پرسد چگونه تجربه‌گرایی هر دو مفهوم باور به انتزاع و مخالفت با کنش نظری را در خود دارد، دو مفهومی که با یکدیگر در تضاد هستند. همچنین فلیسوفانی مانند دکارت، هگل و کانت بیش از هر چیز به ایده‌آلیست‌ها نزدیک‌ترند، بنابراین چگونه آلتوسر آن‌ها را تجربه‌گرا خوانده؟ و البته گمان می‌کنم این پاسخ که آلتوسر در پی تحریف تاریخ فلسفه و سحر و جادوی ما بوده، آخرین احتمالی است که باید در نظر گرفت و محتمل‌ترین پاسخ، تفاوت فهم متعارف ما از تجربه‌گرایی با آلتوسر است. هرچند می‌توان با کمی تسامح از برداشت‌هایی چون این گذشت و آن‌ها را بیشتر اشتباه یا بی‌دقتی خواند، اگر در متن به یکی، دو مورد محدود می‌شد. مفهوم آزادی در فلسفه سارتر هم مبهم است (صفحات ۱۲۰-۱۲۳). به‌رغم شرح نسبتاً مبسوط مباحث سارتر، به آنچه سارتر از این مفهوم مراد می‌کند، توجهی نمی‌شود. به نظر می‌رسد

اگر اسکروتین به راستی در پی فهم متون متفکران چپ بود و از ابتدا مُهمَل بودن آن‌ها را مفروض نمی‌گرفت، شاید با همدلی بیشتری این آثار را می‌خواند و پاسخ‌های بهتری پیدا می‌کرد.

- بی‌توجهی به کلیت فلسفه متفکران چپ: این موضوع در بررسی بسیاری از متفکران مشهود است. اسکروتین در بررسی آثار تامپسون در موارد بسیاری با او همراه می‌شود و بررسی تاریخی و تحلیل او را درست و محافظه‌کارانه می‌خواند، اما نتایجی تامپسون از بررسی و تحلیل خود را نمی‌پذیرد. او بدون نشان‌دادن گسستی معرفت‌شناسانه یا سیاسی در آرای تامسون یا ارائه دلایلی مستند برای نتیجه‌گیری‌های غلط تامپسون از مقدمات درست، با احساسی خواندن نگاه تامپسون به مساله (مثلاً طبقه کارگر) (Coates, p. 200) تامپسون را فردی نیازمند باور معرفی می‌کند که در نتیجه‌گیری‌ها صرفاً باور خود را بیان می‌کند. درباب آرای اندرسون نیز با نادیده‌گرفتن تمایز بسیار مهم اندرسون در رابطه با مفهوم تعیین‌کنندگی کنش در مارکسیسم، تمایزی که هسته اصلی درک اندرسون از طبقه را شکل می‌دهد، او را نقد می‌کند (Coates, p. 206). رورتی و آرای مکتب فرانکفورت نیز، به همین شیوه نقد می‌شوند. رورتی به نسبی‌گرایی و مخالفت با ارزش‌های جامعه غربی و میراث روشنگری متهم است. درحالی که رورتی از منظر یک پراگماتیست و اتفاقاً نه نسبی‌گرا و با مفهوم رند (Irony) اعلام می‌کند تا اطلاع ثانوی مدافع ارزش‌های جامعه و میراث خود است، تا زمانی که ارزشی فراتر از آن مطرح نباشد. در مقاله «هویت اخلاقی و استقلال شخصی» (رورتی، ش. ۱۶) نیز از منظری جامعه‌شناختی و سیاسی، منتقد برخی آرای نیچه و فوکو به دلیل نفی ارزش‌های جامعه مدنی و مبانی دموکراسی است چرا که همبستگی اجتماعی و هرگونه بنیانی در جامعه را به چالش می‌کشند. بحث اصلی رورتی در این مقاله اهمیت تفکیک حوزه عمومی از خصوصی و تمایز میان مسوولیت شهروندی و شخصی است. این نقد درباره مفهوم آرمان‌شهر در آرای مکتب فرانکفورت و هابرماس نیز صادق است. اسکروتین برای اثبات ادعای خود مبنی بر اینکه آرمان‌شهر در مکتب فرانکفورت، نه به‌سان راهنمایی برای حرکت، بلکه جامعه‌ای دست‌یافتنی و عینی (همچون آرمان‌شهر کمونیست‌ها) است، باید با

ارائه شواهد و مستندات پیش رود و نمی‌تواند فهم خود از آرمان‌شهر یا فهم متعارف از این مفهوم را ملاک قرار دهد؛ گویی هرکه از آرمان‌شهر سخن می‌گوید آن را به شیوه‌ای کمونیستی مراد می‌کند. درحالی‌که مکتب فرانکفورتی‌ها از منتقدان آرمان‌شهرگرایی بودند. از این‌روست که مدعی‌ام، اسکروتین خود در نقد این آرا گزینشی عمل می‌کند و بدون در نظر گرفتن کلیت نظریه، بخش‌هایی از آن را به عنوان شاهدی بر مدعای خود ذکر می‌کند.

۲. مصادره به مطلوب: اسکروتین اغلب از موضوعات مطرح‌شده و حتی نقل‌قول‌ها، نتایج دلخواه خود را می‌گیرد. نویسنده یکی از مضموم‌ها و باورهای کلیدی فلسفه آلتوسر را عبارت «ایمان بیاورید تا بفهمید» می‌داند و در ذکر دکترین ایمان آلتوسر پاراگرافی از کتاب «برای مارکس» را نقل می‌کند (ص ۲۴۰-۲۴۱) پاراگرافی که تاکید می‌کند برای فهم هر نظریه باید سند اعتبارش را هم دید. در واقع برای خواننده این سوال مطرح می‌شود که چگونه این پارگراف به عنوان شاهدی برای آن ادعا انتخاب شده است. او حتی نمی‌گوید از کدام جمله یا عبارت نقل‌شده چنین برداشتی دارد. جایی دیگر نویسنده ادعا می‌کند آلتوسر آثار مارکس را مقدس می‌پنداشت به گونه‌ای که نمی‌توان درباره آن بحث کرد یا آن را درک کرد، مگر آنکه ایمان بیاورد و بعد به عنوان شاهدی بر مدعای خود پاراگرافی از «خوانش کاپیتال» آلتوسر نقل می‌کند، پاراگرافی که مضمونش (دست‌کم از نظر من) این است که کاپیتال مارکس را باید در چارچوب فلسفه مارکسیستی خواند و بدون کمک این فلسفه، درک درست آن محال است (ص ۲۳۱). بماند که از منظر برخی متفکران اساساً روش آلتوسر، تقدس‌زدایی از متن مارکس بود و او منتقد ایمان‌گرایی بود. بحث گرامشی در رابطه با روشنفکران نیز شاهد دیگری بر این ادعا است. نویسنده ادعا می‌کند گرامشی پیروانش را متقاعد کرد «کش انقلابی و حقانیت نظری یکی هستند، که آموختن مساوی است با فرزاندگی و این که فرزاندگی مساوی است با حق حکمرانی» (ص ۲۸۰) ایده‌ای که ریشه در عرفان گنوسی دارد و گرامشی آن را در جهت سکولار به خدمت خود گرفت. در حالی‌که نظریه روشنفکری و هژمونی، براساس رابطه دیالکتیکی میان روشنفکر و توده، سلطه از جانب هر کدام بر دیگری را نفی می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد این نتیجه‌گیری، بیشتر برداشتی شخصی است که در یک متن علمی نیازمند اثبات است و دست‌کم برای من مستند و اثبات نمی‌شود. در گفتار ششم هم اسکروتین با نقل جمله‌ای از دلوز و گتاری با

این مضمون که حقیقت وجود ندارد، نتیجه می‌گیرد مطابق آرای آن‌ها پس «حقیقت تابع قدرت است، و قدرت از آن من است، قدرت ربط و ضرورت» (ص ۲۶۸).

۳. ارجاع‌ها و مستندکردن ادعاها: یکی دیگر از مشکلات کتاب، ارجاع ندادن در رابطه با ادعاهای اصلی و کلیدی است. نویسنده در بررسی آرای فوکو، در صفحه ۱۵۴ می‌گوید فوکو با جعل داده‌های تاریخی، رابطه‌ای ذاتی میان بورژوازی، خانواده پدرسالار و اقتدارگرایی برقرار می‌کند، بحثی که شما اگر تسلطی بر آثار فوکو نداشته باشید، احتمالاً نمی‌توانید بگویید در کدام کتاب آمده است، کمی جلوتر در صفحه ۱۶۲، می‌گوید فوکو به‌رغم آگاهی تاریخی از دادگاه‌های انقلابی فرانسه و مسکو، باز هم مدافع نوعی «عدالت پرولتاری» بود که فرصت هرگونه دفاع را از متهم می‌گیرد. این گزاره هم بدون ارجاع به آثار فوکو مطرح می‌شود. صفحه ۲۲۴ ایده اروپای متحد هابرماس را سرانجام طبیعی پروژه فرانکفورت می‌خواند، بدون اینکه به بحث هابرماس ارجاع دهد و بگوید کجا این ایده مطرح شده است. در بررسی آرای ژیزک و طرح ادعای ژیزک در مورد «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان یک گزینه، هیچ ارجاعی وجود ندارد. متن بیشتر شرح برداشت‌های اسکروتن از تفکرات چپ است، در مواردی حتی تفکیک میان موضع اسکروتن یا تحلیل او از آرای متفکر نیز به سادگی امکان‌پذیر نیست (ص ۸۸، ص ۹۶).

۴. تقلیل‌گرایی و برداشت‌ها و استدلال‌های ساده‌انگارانه: یکی دیگر از مواردی که این متن را به متنی غیرعلمی تبدیل می‌کند، رویکرد تقلیل‌گرایانه یا ساده‌انگارانه نویسنده است؛ که گاهی در تقلیل و سپس تحقیر یک ایده اتفاق می‌افتد و گاهی در ادعاها یا پاسخ‌هایی سطحی و ساده به برخی از پرسش‌ها. اسکروتن همچنین به سادگی مفاهیم چپ نو، مارکسیست و سوسیالیسم را معادل یکدیگر و به جای یکدیگر استفاده می‌کند (Coates, ص. ۱۹۷).

- تقلیل‌گرایی: رویکرد نویسنده در پرده‌برداشتن از ماهیت زبان ترازنوین چپ تقلیل‌گرایی است. اسکروتن با رمزگشایی و تفسیر آرای هر کدام از این متفکران و رساندن آن‌ها به مارکسیسم، و در نهایت این ادعا که برای مثال تمام آنچه فوکو گفته تصویر همان جدال بورژوازی با پرولتاریا است، به‌شدت تقلیل‌گرایانه و ساده‌انگارانه عمل می‌کند. کار اصلی اسکروتن تقلیل یا یکی انگاشتن چپ‌نو با مارکسیسم و پس از آن تقلیل مارکسیسم به شوروی است. او در کلیت کار به

مارکسیستی حمله می‌کند که در نظریه بسیار رادیکال است و در عمل حامی شوروی و سیاست‌هایش بود. مارکسیستی که چپ‌نو آن را نقد کرد (Coates, ص. ۲۰۳) و با ارائه برداشت‌های جدید و اصلاح عناصری در نظریه مارکس که استالین به آن‌ها توسل بسته بود، تلاش کرد خوانش جدیدی ارائه دهد. حتی اگر بنیان اصلی آرای فوکو، مباحث مارکس باشد، این ادعا که نظریه‌ای پیوسته فوکو در اصل بازگشتی به نظریه‌ی مارکسیستی ایدئولوژی است و اهدافی مارکسیستی دارد و از این رو مهمل است، رویکرد و ادعایی علمی نیست، بخصوص اینکه اثبات و مستند نمی‌شود. در بررسی و نقد دیدگاه گالبرایت نیز نویسنده با عبارتهای طعنه‌آمیز و رد کردن چند ایده‌ی متفکر کل دیدگاه او را بدون نقد به‌زعم خود بی‌اعتبار می‌سازد و بعد آن را ساده و مسخره می‌کند (ص ۷۳-۷۵). او در این موارد با رد و ابطال نتایج، غلط بودن مقدمات را نتیجه می‌گیرد (ص ۷۸ و ۱۶۲). شاهدهی دیگر بر این مدعا، ارجاع به نقل قولی از آلتوسر است که نویسنده آن را ثقیل، پر از ظن و اسیر دورباطل و «به‌سان دیوانه‌ای که در قفسی خیالی گرفتار شده» می‌خواند، و محتوای پاراگراف را با استهزاء خلاصه می‌کند؛ «درک یک استدلال یعنی درک معنای آن». برداشت من از این پاراگراف این بود که درک یک استدلال ایدئولوژیک مستلزم شناخت خود ایدئولوژی، زمینه ظهور و رشد آن ایدئولوژی و مسأله (پروبلماتیک) آن ایدئولوژی است. خوب البته که اسکروتن می‌تواند با نگاهی ساده‌انگارانه این بحث را در عبارت کوتاه «درک یک استدلال یعنی درک معنای آن» خلاصه کند (ص ۲۳۳-۲۳۴)، همانطور که احتمالاً می‌توان کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای او را در جمله کوتاه «اندیشه‌ی چپ، اندیشه‌ای تهی و فاقد معنا است» خلاصه کرد. ظاهراً نویسنده هیچ باوری به تفسیر، تکثر و تنوع مفاهیم، معانی بین‌متنی و ظرائف ایده‌ها و دقت در بیان نظریات ندارد، تا آنجا که در مواردی می‌توان -البته با کمی خارج شدن از مسیر انصاف- رویکرد نویسنده در رمزگشایی از زبان ترازنویین را، به توصیف تندیس یا مجسمه‌ای صرفاً با توجه به جنس آن، تشبیه کرد، مثلاً تشبیه تندیس داود به قطعه‌ای مَرَمَر.

- ساده‌نگاری و نگاه سطحی به مسائل: این رویکرد بیشتر در تحلیل دلایل نفوذ چپ‌ها در جامعه خود را نشان می‌دهد. وقتی نویسنده نمی‌تواند به یکی از ادعاهای مهم و البته ضمنی خود پاسخ روشن و قابل‌قبولی دهد؛ اینکه چرا اندیشه چپ به‌رغم مُهمَل بودن تا این حد با اقبال و نفوذ یافته است. بی‌تردید پاسخ‌هایی از این دست که جامعه‌مجنون است یا پارانویا دارد یا شیفته مُهمَل است (ص ۲۴۶) پاسخ‌هایی قانع‌کننده نیست مگر با شواهد و داده‌های تجربی و علمی اثبات شود. خواننده بی‌طرف هنگام مطالعه این کتاب، احتمالاً بارها از خود می‌پرسد چگونه تمام متفکران چپ بخصوص فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها در پی ضربه‌زدن به جامعه و بنیان خود بوده‌اند (ص ۲۲۱) و چگونه توانسته‌اند، به قول اسکروتن، مُهمَل بیافند و جامعه، دست‌کم جامعه دانشگاهی آن‌ها را خواننده و فهمیده و پذیرفته است (ص ۲۶۹). اسکروتن باید پاسخ دهد با توجه به چه شواهد جامعه‌شناختی، آلمان دهه ۶۰ و ۷۰ جامعه‌ای با روحیه انقلابی است، جامعه‌ای که تمایل داشت آزادی خود را توهم بخواند و به دنبال نظریه‌هایی برای توجیه توهم خود بود (ص ۲۰۵).

۴. برهان شخص بنیاد یا ارجاع غرض‌ورزانه به زندگی شخصی افراد: آخرین بحث درباره غیرعلمی بودن کتاب، شرح داستان زندگی برخی متفکران در جهت اثبات ادعاهای نویسنده است. این رویکرد در مورد سارتر، فوکو، آلتوسر و گرامشی برجسته است. نقل داستان‌هایی از زندگی شخصی این افراد یا سرزنش کردن سبک و لحن نوشته‌های آن‌ها نمی‌تواند به مثابه شهادی در تایید ادعای اسکروتن باشد. ارجاع به بیماری فوکو و بستری شدن او در بیمارستانی که کین‌توزانه آن را توصیف کرده بود و پیوند دادن این بیماری به تغییر آرای فوکو (ص ۱۵۶) یا اظهارنظر درباره زندگی جنسی لکان (ص ۲۵۰) غیرعلمی و غیراخلاقی است. البته نشان دادن ارتباط میان اندیشه و زندگی شخصی نه تنها با علم جامعه‌شناسی و روانشناسی مغایر نیست، بلکه بسیاری از پژوهشگران به‌ویژه در حوزه جامعه‌شناسی معرفت درباره این ارتباط پژوهش کرده‌اند. با این وجود شیوه استفاده اسکروتن غرض‌ورزانه است، او بدون ارائه چارچوبی نظری درباره ارتباط ایده‌ها و نظریه‌ها با زندگی شخصی و پیش بردن بحثی دقیق و نشان دادن این ارتباط، با نقل داستانی از زندگی فرد یا اظهارنظری درباره لحن نوشته‌های او، تلاش می‌کند خواننده را تحت‌تاثیر

قرار دهد، تا مثلاً درباره‌ی شارلاتان بودن لکان به واسطه شیوه‌ی اغواگرانه‌ی او در روانکاوی (ص ۲۵۰) تردید نکند.

در نگاهی کلی می‌توان با دیوید کوتس همراه بود که اصلی‌ترین انتقاد اسکروتن از چپ نو، نداشتن بینش راست است (Coates, ص. ۱۹۶). اگر از شیوه و رویکرد غیرعلمی او بگذریم، چارچوب و محتوای کلی خود بحث را نیز می‌توان بر مبنای همین سخن به چالش کشید. به نظر من یکی از مهم‌ترین ایده‌ها و مفروضات نویسنده که البته در اندیشه و انتقادات او مستتر است و هر از گاهی رُخی نشان می‌دهد، باور به حقیقتی واحد است، حقیقتی غایی که می‌توان به آن دست یافت. این باور بنیادین اسکروتن را می‌توان در اظهار نظر او درباره‌ی دلیل شهرت نظریه‌های فروید، یونگ، آدلر، کلاین و لکان دید، جایی که نفوذ و تاثیر آن‌ها و نه حقیقت و صحت آن‌ها را دلیل شهرت آن‌ها می‌داند (ص ۲۴۹)، یا در جایی دیگر حاصل غلبه‌ی دستگاه مُهم‌بافی در جامعه‌ی دانشگاهی را چیزی جز از بین رفتن ملاک حقیقت، اعتبار و استدلال عقلایی برای تشخیص اندیشه از غیر اندیشه معرفی می‌کند (ص ۲۷۵)، به عبارت دیگر اسکروتن - حتی در حد یک فرض - نمی‌پذیرد که این اندیشه‌ها ممکن است بهره‌ای از حقیقت ولو اندک، بُرده باشند؛ آنجا که اسکروتن از نسبی‌گرایی و پراگماتیسم برآشفته می‌شود و در نقد رورتی می‌گوید ظاهراً "مفاهیم قدیمی عینیت و صدق جهان‌مشول دیگر اهمیتی ندارند؛ آنچه مهم است این است که ما موافق هستیم" (ص ۳۲۴) و در نتیجه‌گیری این گفتار از قصد مزورانه‌ی مشترک رورتی و سعید برای ابطال همه‌ی دعاوی حقیقت‌مسلم و مطلق می‌گوید (ص ۳۳۱). در نهایت و در گفتار پایانی نیز تمام این جنجال را به نوعی برخاسته از نیاز ذاتی انسان به حقیقت و به دین می‌خواند (ص ۴۰۱) و احتمالاً شارلاتان‌هایی که توانسته‌اند به این نیاز خود و جامعه با فلسفه‌ی کاذبی که خلق کرده‌اند، پاسخ دهند. بر مبنای این چارچوب معرفت‌شناختی است که اسکروتن نمی‌تواند با تکثر آرا و برداشت‌های متفاوت کنار بیاید و همچنان نیازمند ارزش‌گذاری و ملاک‌هایی چون صدق و کذب است و در چارچوب فلسفه‌ی دوئینی (خیر و شری) می‌اندیشد و نقد می‌کند.

یکی دیگر از ناکامی‌های نویسنده، ناتوانی در درک و فهم اهمیت اندیشه‌های چپ و تحلیل جامعه‌شناختی دلایل نفوذ آن‌ها یا به قول او مُهم‌لالت است و دلایلی چون مشکلات روانی، نیاز دینی یا میل به ستیز با دیگری نیز صرفاً در حد ادعا و برداشت‌های شخصی

باقی می‌ماند و با داده‌های جامعه‌شناختی یا نظریه‌های روانشناختی مستند و اثبات نمی‌شوند.

## ۶. نتیجه‌گیری

در تحلیل نهایی اثر باید بگویم اثر از نوعی تک صدایی رنج می‌برد و مونولوگی است از روی خشم و عصبانیت. از این رو بیشتر انتقادهای اسکروتن به متفکران چپ و اندیشه‌آنها، به خود او و این مجموعه مقاله‌ها وارد می‌شود، گویی نویسنده در همان چارچوب مورد ادعا مانده و تنها محتوا را تغییر داده است. اسکروتن در این مباحث اسیر مرزبندی‌های راست و چپ، یا حقیقت و فریب است وقتی نمی‌تواند هیچ دستاوردی ولو اندک برای هریک از این فیلسوفان قائل شود. آکنده از نفرت است، وقتی از فیلسوفان فرانسوی و آلمانی می‌نویسد، در شرح آرای متفکران چپ گزینشی عمل می‌کند، مصادره به مطلوب می‌کند، نتایج دلخواه خود را می‌گیرد، به زندگی شخصی و شخصیت متفکر ارجاع می‌دهد و آنها را نتیجه اختلال شخصیتی می‌خواند و در نهایت ایده‌ها را ساده و سپس مسخره می‌کند. او همان کاری را که به نقل از خودش (ص ۳۸۱) چپ‌ها در مورد اندیشه‌ی راست روا داشتند، یعنی تلاش برای غیرقابل قبول نشان دادن اندیشه‌های راست و حمله به آن، در حق اندیشه چپ روا می‌داند و تلاش می‌کند اندیشه‌ی آنها را مهمل و اساساً بی‌معنا نشان دهد. در نهایت و در کل نیز هدفش پرده برداشتن از ماهیت تفکرات چپ و آشکارکردن و رمزگشایی از زبان ترازنوبین است، گویی چیزی پنهان وجود دارد که اگر آشکار شود، جامعه حقیقت را درخواهد یافت. از این منظر است که این کتاب از چارچوب عملی و آکادمیک خارج است و نمی‌توان آن را به مثابه متنی درسی یا علمی پیشنهاد کرد. با این وجود، به گمانم این کتاب، کتابی خواندنی برای سه دسته از خوانندگان است؛ نخست برای علاقمندان به اندیشه‌ی محافظه‌کاری و منتقدان سرسخت تفکرات چپ (آنها بی‌شک از خواندن کتاب لذت می‌برند)؛ دوم، خوانندگانی که در پی سنجیدن عیار نقد اسکروتن در مورد هر کدام از آثار مورد بررسی در این کتاب هستند که مستلزم داشتن تسلط کافی بر این متون و اندیشه‌ی چپ است و سوم، خوانندگان ماجراجو، خوانندگانی که ذهن‌بازی دارند و از خواندن برداشت‌های متفاوت ولو ایدئولوژیک از متون واحد لذت می‌برند، ناگفته پیداست این خوانندگان نیز باید روی متون اصلی مسلط باشند و بتوانند نظرات و



متفکران چپ نو ... (طیبه دومانلو) ۲۱۳

تحلیل‌های اسکروتین را، از نظرات این متفکران تمیز دهند و بی‌نیاز از ارجاع نویسنده به متون اصلی باشند.

## پی‌نوشت

1. Thinking for England by Nicholas Wroe, The Guardian, 28 Oct 2000

## کتاب‌نامه

اسکروتین، راجر. متفکران چپ نو، مترجم بابک واحدی، تهران: انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۷.  
رورتی، ریچارد. پیشامد، بازی و همبستگی، مترجم پیام یزدانجو، تهران: مرکز، ۱۳۸۵.  
رورتی، ریچارد. هویت اخلاقی و استقلال شخصی. ارغنون. ش ۱۶، سال ۱۳۷۹.

Coates, D. Roger Scruton and The New Left. در *Social Class and Marxism* (بدون تاریخ).  
(ص. ۱۹۴-۲۱۳).

Nicholas Wroe, Thinking for England by, The Guardian, 28 Oct 2000, available in  
<https://www.theguardian.com/books/2000/oct/28/politics>